



امام رضا

ماه رمضان ماه برکت است، ماه رحمت است،
ماه آمرزش است، ماه توبه است و ماه بازگشت (به سوی خدا)
است، هر کس در ماه رمضان آمرزیده شود،
در کدام ماه دیگر مورد آمرزش قرار می‌گیرد

«شمعدونی

قرمز یاد

نره». این پیام

از طرف خواهر

سانازقنبری

دبیر

چاردیواری



به گوشی ام ارسال شده. امسال قرار است، هفت سین خانه را با ذوق و سلیقه خودش بچیند و تأکید دارد بهار بدون شمعدانی قرمز به هیچ خانه‌ای نمی‌آید.

اسم «شمعدانی قرمز» مرا یرتاب می‌کند به سال‌های دور، به کودکی شاد و پر از شیطنت که دیگر در حاله‌ای از مه می‌بینمش و خیلی دلم برایش تنگ است. از آن روزها تا الان، همه چیز این زندگی عوض شده جز همین رنگ و بوی شمعدانی‌ها. آن روزها با هزینه‌های فعلی خرید عیدانه، می‌شد پیش قسط خرید یک خانه را پرداخت کرد. خانه‌ای که هنوز حیاط داشت با حوضچه‌ای آبی و ماهی‌هایی عاشق. عاشق بودند لابد، که ما این همه دل‌مان نمی‌آمد روز سیزدهم نوروز به رودخانه بسپاریم‌شان و در صفحه‌ای از بیک شادی، عکس‌شان را نقاشی می‌کردیم. دقیقاً یاد می‌آید چند سالم بود اما دیگر دبستانی نبودم که آخرین روزهای تعطیلات نوروز با ماه رمضان یکی شده بود و من فکر می‌کردم چطور می‌شود هم عید باشد هم ماه رمضان! آن زمان خواهرم کودک بود و با ذوق از مادرم خواست زودتر به خانه یکی از اقوام نزدیک برویم تا با دختر همسن و سال‌شان صفحات باقی‌مانده از بیک شادی را بنویسند، که جواب شنید: «صبر کن تا افطار».

چون عید آن سال بزرگ ترها معاشرت و هم‌نشینی‌های‌شان را به بعد از افطار تا دم‌دمای سحر موکول کرده بودند و اتفاقاً خیلی قشنگ عید نوروز و ماه رمضان را با هم جور درآوردند. آن سال‌ها عید برای همه بود، بچه و بزرگ هم نداشت،

همه دل‌شان برای آمدن سال نو می‌تپید و در تب‌وتاب خاصی به سر می‌بردند. درست برعکس سال‌های اخیر که خانواده‌ها اگر هم به هزار و یک دلیل، حال و حوصله‌ای برای آغاز سال نوند داشته باشند، صرفاً به خاطر دل‌بچه‌ها و دل‌بهار، لباس نویی، وسیله تازه‌ای یا هدیه غیرمنتظره‌ای تهیه می‌کنند.

گفتم «دل بهار». چون از قدیم گفته‌اند که دل بهار مثل دل بچه‌ها، نازک است. می‌شکند اگر بیاید و کسی آمدنش را جشن نگیرد. آن وقت ممکن است رگباری گریه کند و شکوفه‌ها خراب بشوند و به سبب و بادام شدن، نرسند! از این گذشته، خدا نیارود آن روزگاری را که بهار سر برسد و ما هنوز در سرمای زمستانی باشیم. این سوز سرمای غیرمنتظره و عجیب اسفند با مذاق ما سازگار نبود.

شاید اگر گوش دل را تیز می‌کردی، صدای خیلی‌ها را می‌شنیدی که می‌گفتند: «خدا! چرا پاییزها تا نیمه شبیه تابستان‌اند و دم آمدن بهار هنوز احساس زمستان داریم! بزرگی کن و نظم را به تقویم برگردان به حال مزرعه‌داران و صاحبان باغ رحمی بکن.» و بعد به قدر معرفت، می‌توانستی صدای خدا را هم بشنوی که از زبان حافظ شیراز می‌گفت: «بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم / شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد».

امید دارم روزی به همین زودی بوی بهبود حس بشود. امید دارم اوضاع جهان در

سال جدیدی که پیش‌روی ماست، طوری پیش برود که دل‌ها کمتر بلرزند، سفره‌ها پهن‌تر شوند، قدم‌ها اگر در مسیر رشد است، سرعت بگیرد و اگر به بیراهه می‌رود، مکث کند و آدم‌ها پذیرا‌تر شوند. پذیرای هر چیزی که تغییر یا چاره‌ای برای آن نیست و روح ما را در قبضه نگه داشته و نمی‌گذارد بسیط باشیم. غصه‌های قدیمی مثل غباری جلوی چشم‌های مان را گرفته و اگر دیر بچنینیم، قد رنج و غم از سرشانه‌های صبور ما بالاتر می‌زند.

کاش همه ما بتوانیم غصه‌های کهنه را در ۳۰ اسفند جا بگذاریم و فروردین ۱۴۰۴ را در حالی شروع کنیم که با رنج‌های مان به صلح رسیده‌ایم. یعنی بپذیریم که رنج‌ها هرچند وجود دارند (چون زندگی قصه نیست) اما دیگر ما را آزار نمی‌دهند و رسیدن به این سطح از جهان‌بینی، شاید همان علتی باشد که به دنیا آمدن بشر را توجیه می‌کند. همین نقطه طلایی «تسلیم و رضا» که عارفان جهان، پیشانی‌اش را بوسیده‌اند. اینها که نوشته‌ام شعار نیست؛ به جان همان شمعدانی‌های قرمز خانه، که با آمدن‌شان بهار می‌شود.

حالا بیا لبخند بزنیم و از نو بخوانیم: «یا مقلب القلوب والابصار، یا مدبر الیل والنهار، یا محول الحول والاحوال، حول حالنا الی احسن الحال».

کاش همه ما بتوانیم غصه‌های کهنه را در ۳۰ اسفند جا بگذاریم و فروردین ۱۴۰۴ را در حالی شروع کنیم که با رنج‌های مان به صلح رسیده‌ایم یعنی بپذیریم که رنج‌ها هرچند وجود دارند (چون زندگی قصه نیست) اما دیگر ما را آزار نمی‌دهند



شمعدانی قرمز
یادت نره